



کتابخانه
تخصصی
ادبیات

پژوهشگر ارجمند

برخی از صفحات کتاب حاضر (شناسنامه، فهرست و تعداد کمی از صفحات آغازین کتاب) برای استفاده بهتر و آشنایی بیشتر شما با کتاب بارگذاری شده است.

بدیهی است به دلیل رعایت حقوق مولف و ناشر تمام صفحات کتاب در دسترس نخواهد بود.



محبوب الفلوب

شرح احکامای پیش از اسلام

قطب الدین اشکوری

ترجمہ حمید ادریس

تصحیح و تحقیق: علی اوجبی



محبوب القلب

شرح حکماي پيشوا اسلام

۱

قطب الديرانشكوري
ترجمہ حميد آرکان

تصحیح و تحقیق: علی اوجی



انوارت مولانا

سرشناسه: اشکوری، محمدبن علی. - ۱۰۹۰ق.
 عنوان قرارداد: محبوب القلوب فارسی
 عنوان و نام پدیدآور: قطب‌الدین اشکوری، ترجمه سیداحمد اردکانی، تصحیح و تحقیق علی اوجبی.
 مشخصات نشر: تهران، مولی، ۱۳۹۸.
 مشخصات ظاهری: ج ۳، ۵/۱۴×۵/۲۱ سم
 شابک: 978-600-339-081-2 دوره، 978-600-339-082-9 ج ۱، 978-600-339-085-0 ج ۲،
 978-600-339-117-8 ج ۳

وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 متدرجات: ج ۱. تاریخ حکمای پیش از اسلام - ج ۲. در احوال حکمای اسلام - ج ۳. در شرح حال لئه اخبار (ع).
 موضوع: فیلسوفان -- سرگذشتنامه -- متون قدیمی تا قرن ۱۴.
 موضوع: Philosophers -- Biography -- Early works to 20th century
 موضوع: فیلسوفان اسلامی -- سرگذشتنامه -- متون قدیمی تا قرن ۱۴
 موضوع: Muslim philosophers -- Biography -- Early works to 20th century
 موضوع: لئه التامر -- سرگذشتنامه -- متون قدیمی تا قرن ۱۴
 موضوع: Imams (Shiites) -- Biography -- Early works to 20th century
 شناسه افزوده: اردکانی، سید احمد بن محمد، ۱۱۷۵-۱۲۲۵ق. مترجم
 شناسه افزوده: لوجبی، علی، ۱۲۲۴-
 رده بندی کنگره: ۱۰۲B
 رده بندی دیویی: ۱۰۹/۲
 شماره کتابشناسی ملی: ۵۹۱۵۱۲۵



انتشارات مولی

تهران: خیابان انقلاب-چهارراه ابوریحان-شماره ۱۱۵۸، تلفن: ۶۶۴۰۹۲۴۳-۶۶۴۰۰۰۷۹-نمابر: ۶۶۴۰۰۰۷۹

وب سایت: www.molapub.com • اینستاگرام: molapub • تلگرام: molapub • ایمیل: molapub@yahoo.com

محبوب القلوب، شرح حال حکمای پیش از اسلام، جلد اول

قطب‌الدین اشکوری • ترجمه: سید احمد اردکانی • تصحیح و تحقیق: علی اوجبی

چاپ اول: ۱۳۹۸=۱۴۴۱ • ۵۲۰ نسخه • ۳۰/۱
 ۹۸

شابک جلد اول: ۹۷۸-۶۰۰-۳۳۹-۰۸۲-۹ ISBN: 978-600-339-082-9

شابک دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۳۳۹-۰۸۱-۲ ISBN: 978-600-339-081-2

طرح جلد: علی اسکندری • حروفچینی: دریچه کتاب • چاپ: دیدآور • صحافی: نوری

کلیه حقوق مربوط به این اثر محفوظ و متعلق به انتشارات مولی است



۱,۳۰۰,۰۰۰ ریال

خداوند! طالبان حکمت را به الهام حق و تلقین صدق و ارشاد به حیر به سر منزل یقین و اطمینان برسان. و نیت‌های ایشان را در طلب علم و حکمت از توجه به غیر قُرب به جناب قدس خودت منصرف گردان، و ایشان را به نعمت حکمت از زخارف دنیا متنفر ساز، و نفوس ایشان را از توجه به غیر تحصیل رضای خودت بپرداز، و به رعایت دین قویم و صراط مستقیم ثابت قدم بدار، و مقاسات طلب علم را از ایشان بردار، و از تضییع روزگار در بطالت و تعطیل عمر در کسالت مجتنب، و از توقع و تفوق جستن بر ابنای نوع و اصرار بر باطل و اغماض از حق محترز بدار، و به حق شناسی ارباب فضل از گذشتگان و معاصران توفیق بخش، و به شکرگزاری آنچه اقتباس نموده‌اند به ادای مستعدان دیگر موفق ساز، و چنان کن که مقصد ایشان بجز حلول در جوار حضرت احدیت و وصول به قُرب جناب سرمدیت نباشد، و

(ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء، و الله ذو الفضل العظیم).

فهرست مطالب

مقدمه مصحح

(نه - پنجاه و شش)

- | | |
|-------------|---|
| دوازده | ۱. ماهیت و چیستی تاریخ‌نگاری فلسفه |
| سیزده | ۲. ضرورت پرداختن به تاریخ فلسفه و فواید تاریخ‌نگاری فلسفه |
| چهارده | ۳. گونه‌های تاریخ‌نگاری فلسفه |
| شانزده | ۴. فهرست شماری از مهمترین منابع تاریخ فلسفه |
| هفده | ۵. دورنمایی از حیات مؤلف |
| نوزده | آثار مؤلف |
| بیست | الف. تفسیر |
| بیست | ب. علوم روایی |
| بیست و یک | ج. فقه |
| بیست و دو | د. ادبیات |
| بیست و دو | ه. فلسفه، کلام، عرفان، اخلاق |
| بیست و سه | و. ریاضیات |
| بیست و سه | ۶. اشکوری به روایت اشکوری |
| سی و هفت | ۷. دورنمایی از زندگانی مترجم |
| چهل | ۸. اردکانی به روایت اردکانی |
| چهل و چهار | ۹. محبوب القلوب |
| چهل و نه | ۱۰. اثر حاضر |
| پنجاه و دو | ۱۱. حکمای پیش از اسلام در دیگر منابع |
| پنجاه و سه | ۱۲. شیوه تصحیح |
| پنجاه و پنج | تصویر نسخه |

محبوب القلوب

جلد اول

شرح حال حکمای پیش از اسلام

(۳-۳۹۷)

۳	دیباچه
۸	مقدمه
۱۴	حکمای هند
۲۳	حکمای یونان
۲۷	نخستین فیلسوف
۴۰	گروههای هفتگانه حکمای یونان
۴۷	المقالة الاولى: در ذکر احوال حکما از آدم صفی تا بدو ظهور اسلام
۴۹	۱. حضرت آدم علیه السلام
۷۷	۲. شیث بن آدم علیهما السلام
۸۲	۳. هرمس الهمامسة
۹۳	۴. اسقلبيوس
۱۰۴	۵. بقراط
۱۱۷	۶. جالینوس
۱۳۴	۷. لقمان حکیم
۱۴۸	۸. انبازقلس
۱۵۳	۹. فیثاغورس
۱۹۳	۱۰. سقراط
۲۲۳	۱۱. افلاطون
۲۴۶	۱۲. ارسطو
۲۶۹	۱۳. اسکندر رومی
۲۹۹	۱۴. اسکندر افرویدیسی
۳۰۴	۱۵. ثاوفرسطس
۳۰۸	۱۶. دیوجانس
۳۱۷	۱۷. شیخ یونانی (افلوطین)
۳۲۳	۱۸. اومیرس

فهرست مطالب / نه

۳۳۳	۱۹. سولون
۳۳۶	۲۰. زینون اکبر
۳۴۲	۲۱. ثالس ملطی
۳۴۶	۲۲. انکساغورس
۳۵۰	۲۳. انکسیمایس ملطی
۳۵۳	۲۴. زرادشت
۳۵۹	۲۵. ذیمقراطیس
۳۶۹	۲۶. أبرقلس
۳۷۵	۲۷. فرفوریوس
۳۷۷	۲۸. مهادر جیس
۳۷۹	۲۹. ابلنیوس
۳۸۱	۳۰. اقلیدس
۳۸۵	۳۱. بطلمیوس
۳۹۲	۳۴. یحیی نحوی

فهرستها

(۳۹۹ - ۴۴۰)

۳۹۹	۱. آیات
۴۰۱	۲. روایات
۴۰۳	۳. اشعار
۴۰۶	۴. کسان
۴۱۴	۵. گروه‌ها
۴۱۸	۶. جایها
۴۲۱	۷. کتابها
۴۲۴	۸. واژه‌نامه
۴۳۲	فهرست منابع و مآخذ

مقدمه مصحح

جان پرور است قصه ارباب معرفت
رمزبرو پیرس و حدیثی بیا بگو

بی‌شک بنای رفیع و باشکوه دانش، معرفت و حکمت که اکنون فراچنگ ما قرار گرفته و از بلندای آن سرخوشانه بر جهان طبیعت حکم می‌رانیم و سرمستانه به تماشای جلوه‌های ماورای طبیعت نشسته‌ایم، محصول تلاش جمعی بشر است و نه زایده تفکر ملت، گروه یا افرادی خاص. گرچه فرهنگ‌ها و تمدن‌های غنی‌ای چون دو فرهنگ و تمدن سترگ ایرانی و یونانی در این راه، نقش عمده و بسزایی داشته‌اند.

از بدو پیدایش تئوری‌های فلسفی تا جهان معاصر، تمامی اندیشه‌ها و نظام‌های فلسفی - چه در پیدایش و چه در تکامل - مرهون و متأثر از دیگر اندیشه‌های موافق و مخالف بوده‌اند. نگاهی گذرا به تاریخ فلسفه، مؤید این مدعاست؛ به عنوان نمونه: درخت تنومند، طیب و پُربار حکمت متعالیه که محصول ذهن هاضم و نقاد اندیشمند سترگ جهان اسلام، صدرالمتألهین شیرازی است، به اعتراف تمامی حکمت‌پژوهان، ریشه در اندیشه‌های فلسفی حکمای مشا از ارسطو تا ابن سینا، دیدگاه‌های کلامی معتزلی و شیعی از سده‌های دوم هجری تا خواجه نصیرالدین طوسی، جلوه‌های اشراقی از افلاطون تا محیی‌الدین بن عربی و صدرالدین قونوی، آموزه‌های دینی از نصوص قرآنی تا متون روایی، تشکیک‌های متکلمانی چون امام فخررازی و تعارضات و گفتمان‌های اندیشمندانی چون غیاث‌الدین دشتکی و

جلال‌الدین دوانی داشته و گاه متأثر از جریان‌های حکمی و عرفانی اندیشمندان هند، اندلس و... نیز می‌باشد. بهترین دلیل این مدعا افزون بر تصریحات و ارجاعات وی، مراجعه دقیق، منصفانه و به دور از تعصب و پیش‌داوری به منابع مهم و معتبر تاریخ فلسفه است.

۱. ماهیت و چیستی تاریخ‌نگاری فلسفه

با کنکاش در اصطلاح «تاریخ‌نگاری فلسفه» و مصادیق آن، به دو اصطلاح عمده برمی‌خوریم:

الف. «تاریخ‌نگاری فلسفه» که مترادف با نگارش تاریخ فلسفه است و اثر حاضر، از مصادیق آن به شمار می‌آید. در ادامه، در باب گونه‌های این نوع تاریخ‌نگاری سخن خواهیم گفت. اجمال آن اینکه گاه مورخ فلسفه، همانند دیگر مورخان به نگارش وقایع و چگونگی زیست شخصیت‌های تاریخی (= پیشین) می‌پردازد و به گزارش شرح حال، بیوگرافی (زادگاه، محیط آموزشی، اساتید و شاگردان، نمایه آثار) و اطلاعاتی از این دست، بسنده می‌کند. تنها تفاوت او با دیگر مورخان در این است که قهرمان او فیلسوفان‌اند، نه سیاست‌مداران، حاکمان، پادشاهان و... او به فیلسوف نه بما هو فیلسوف، بلکه از آن حیث که شخصیتی تاریخی است، می‌پردازد. گاه نیز پا را فراتر نهاده و به توصیف و یا حتی تحلیل اندیشه‌های آنها هم دست می‌یازد. بررسی ظهور و بروز، چگونگی پیدایش، تأثیر و تأثر، زوال و افول اندیشه‌ها، جریان‌ها و مکاتب و مدارس فلسفی، ممیزه گونه اخیر است. این گونه تاریخ‌های فلسفه نادرند و نویسندگان آنها خود در زمره فیلسوفان قرار دارند، نه تاریخ‌نگاران. حالی که در گونه نخست، ضرورت ندارد که گزارشگر و روایتگر، خود سواد فلسفی داشته باشد. حتی ممکن است او همدل و همسخن با فیلسوفان نباشد.

ب. اصطلاح دوم تاریخ‌نگاری فلسفه، تاریخ‌نگاری روشی است. در این اصطلاح، تاریخ‌نگاری، تفاوتی ماهوی و رتبی با معنای نخست دارد. تاریخ‌نگاری روشی، به معنای بایدها و نبایدهای روشن‌شناختی / هرمنوتیکی نگارش تاریخ فلسفه است. در واقع، اصطلاح دوم، ابزاری برای اصطلاح اول، و در رتبه، به نوعی، مقدم بر آن است.

به دیگر سخن: تاریخ‌نگاری روشی، به معنای فلسفه تاریخ فلسفه و از گونه‌های فلسفه

مضاف و از مقوله معرفت‌شناسی پسینی است. در این معرفت، فلسفه به مثابه یک اُبژه (= امر محقق) و از منظری بیرونی و آسیب‌شناسانه مورد بررسی قرار می‌گیرد. تاریخ‌نگاری فلسفه، به معنای اخیر - برخلاف گونه نخست - نوعی خردورزی و تفلسف است. بنابراین، اطلاق عنوان «تاریخ‌نگاری» بر آن، نوعی مسامحه در تعبیر است. زیرا در اصطلاح رایج، تاریخ‌نگاری از مقوله فلسفه‌ورزی نیست، گرچه متعلق آن، فیلسوفان باشند. این اصطلاح از تاریخ‌نگاری فلسفه، در غرب رایج است و در جهان اسلام، مصداقی ندارد. گرچه در برخی منابع تاریخ‌نگاری فلسفه اسلامی در لابلای بحثها و به طور جسته و گریخته به مقوله روش‌شناسی فلسفه نیز پرداخته شده است.

۲. ضرورت پرداختن به تاریخ فلسفه و فواید تاریخ‌نگاری فلسفه

گرچه آگاهی از تاریخ فلسفه همچون هر معرفتی ذاتاً مطلوب است، اما فواید دیگری نیز بر آن مترتب می‌شود که از آن جمله است:

۱. آگاهی از تاریخ فلسفه، سرگذشت فیلسوفان، نشیب و فرازهای جریان‌های فلسفی، آغاز و انجام تنوری‌ها، زایش و مرگ فکرها، تعارضات و تعامل اندیشه‌ها باعث می‌شود جزءنگری جای خود را به کل‌نگری دهد. کثرت به وحدت بیانجامد و ما بتوانیم به یک نگاه بیرونی و معرفتی پسینی دست یابیم که این خود، آثار و ثمرات میمون و مبارکی به همراه خواهد داشت. از جمله اینکه این امکان را به ما می‌دهد که به یک تحلیل و بررسی واقع‌بینانه از آرای فلسفی دست یازیم و با دیدگاهی آسیب‌شناسانه خلل‌ها، کاستی‌ها و ناکامی‌ها را دریافته و در رفع آنها بکوشیم و با تدقیق و تأمل در توانایی‌ها، قوت‌ها و کامیابی‌ها، فلسفه اسلامی را تعالی بخشیم.

۲. دستیابی به درستی یا نادرستی آنچه به یکایک فلاسفه و جریان‌های فلسفی نسبت داده می‌شود. به عنوان مثال:

الف. نظریه وحدت حمل به عنوان یک راه حل ابداعی برای رفع تناقض از قضایای متناقض‌نما به صدرالمতألهین شیرازی نسبت داده شده است. اما با نگاهی گذرا به آرای حکمای پیش از او درمی‌یابیم که در واقع، این نظریه از ابداعات استاد او میرمحمدباقر داماد

است که به غلط به ملأصدرا منسوب شده است.^۱

ب. در مسأله بنیادین اصالت وجود و اعتباریت ماهیت، اصالت وجود به حکمای مشا و اعتباری بودن آن به حکمای اشراق نسبت داده می شود. در حالی که با مراجعه دقیق به تاریخ اندیشه های فلسفی و بررسی نظریات دو جریان فلسفی یادشده، درمی یابیم که این نسبت چندان دقیق و مطابق با واقع نیست. چرا که:

اولاً: اساساً چنین بحثی به شکلی که در حکمت صدرایی طرح گردید، پیش از وی به هیچ وجه مطرح نبوده است.

ثانیاً: در لابلای آثار برجای مانده از ایشان، موارد نقض متعددی وجود دارد که گاه می تواند عکس نسبت یاد شده، را قوت بخشد.

۳. آگاهی از میزان و چگونگی تأثیر و تأثر اندیشه ها، نظام ها و جریان های فلسفی از یکدیگر و از آموزه های دینی.

۴. روشن شدن زوایای مبهم و تاریک، و عمق و واقعیت اندیشه ها، نظام ها و جریان های فلسفی.

۵. دستیابی به روش و متد فیلسوفان در اثبات و نفی اندیشه ها و چگونگی ابطال پذیری و اثبات پذیری نظریه ها، تکوین ابداعات و نوآوری ها.

۶. دستیابی به اطلاعات گرانمای فرعی مانند: آگاهی از برخی از منابعی که هم اکنون در اختیار ما نیست، وقایع تاریخی مهم، حوادث طبیعی و...

۷. پندآموزی و عبرت اندوزی: شماری از تاریخ های فلسفه همچون اثر حاضر، مشتمل بر پندها و اندرزهای حکیمانه، مناجات های عارفانه و گفتگوهای عالمانه فلاسفه است. از این رو، مطالعه چنین آثاری در جای خود می تواند نقش بسزایی در تلطیف روح و سازندگی نفس آدمی داشته باشد.

۳. گونه های تاریخ نگاری فلسفه

با استقرا و کنکاش در منابع تاریخ فلسفه درمی یابیم که به یکی از این شیوه ها نگارش یافته اند:

۱. برخی نیز بر آن اند که این نظریه از نوآوری های دوانی است.

۱. سیره‌نویسی: در این شیوه به ذکر اطلاعات شخصی و جزئی شامل: محلّ و زمان تولّد، خانواده، محلّ سکونت و تحصیل، مسافرت‌ها، اساتید، شاگردان، محلّ و زمان وفات و دفن، فهرست آثار و... بسنده می‌شود. گاه نیز بدون هیچ تحلیلی به شکلی اجمالی به برخی آرا و اندیشه‌های فرد اشاره می‌گردد؛ و چون بیشینه نویسندگان این‌گونه منابع، فاقد تخصص موضوعی در زمینه فلسفه می‌باشند، نمی‌توان در تحلیل آرای یک فیلسوف به اطلاعات مندرج در این آثار استناد کرد.

این شیوه در میان مورّخان، اصحاب تراجم و شرح حال‌نویسان ما مرسوم است. اتوبیوگرافی‌ها و زندگینامه‌های خودنوشت نیز از این شمارند.

۲. تحلیلی - غیرانتقادی: در این شیوه، نویسنده به تفسیر و تبیین آرا و اندیشه‌ها و کشف مبانی و ریشه‌ها پرداخته و از هرگونه داوری و نقّادی پرهیز می‌کند. این شیوه خاصّ نویسندگانی است که با مباحث فلسفی آشنایی تامّ دارند.

۳. تحلیلی - انتقادی: در این شیوه، نویسنده افزون بر تفسیر آرا به مقایسه، نقد و جرح آنها نیز می‌پردازد؛ و برای اثبات نظریاتی که با دیدگاه‌های وی هماهنگی دارند، استدلال می‌کند و در ردّ رویکردهای مخالف برهان می‌آورد و به جدل متمسّک می‌شود. این شیوه خاصّ آن دسته از نویسندگانی است که در واقع خود در شمار فلاسفه قرار دارند. از این رو، در این گونه آثار مشاهده می‌شود که مؤلف پس از نقل و نقد یک اندیشه به تبیین و اثبات دیدگاه‌های شخصی خود می‌پردازد.

۴. گروه‌شناسی / جریان‌شناسی: برخی منابع تاریخ فلسفه در واقع به ترسیم شاکله، ساختار، مبانی گروه‌ها و جریان‌های کلامی - فلسفی پرداخته، آرا و اندیشه‌های فِرَق را تحلیل و دیدگاه‌های پیروانشان را تفسیر کرده‌اند؛ گاه همراه با نقد و گاه بدون نقد و داوری. از شاخص‌ترین این منابع می‌توان به بیان‌الادبیان، الفَرَق بین الفِرَق، الملل و النحل و التعریف بطبقات الأمم اشاره کرد.

۵. اخلاقی - عرفانی: همان‌گونه که گذشت، برخی منابع تاریخ فلسفه چیزی جز اندرزنامه‌های اخلاقی - عرفانی حکما نمی‌باشند.

این اندرزها عموماً از سوی شاگردان حکما جمع‌آوری و ثبت شده و در اختیار آیندگان

قرار گرفته است؛ و جالب اینکه برخی مشابهت زیادی با روایات مروی از معصومان علیهم السلام دارند. در میان منابع اسلامی که به این شیوه نگارش یافته، می‌توان به مختار الحکم مبشر بن فاتک و جاویدان خرد مسکویه اشاره کرد. در میان حکمای یونان نیز چنین شیوه‌ای مرسوم بوده که اصطلاحاً آن را «گنومولوگی» می‌نامیدند، مانند: اندرزنامه‌های سکندوس و سکستوس.

۶. ترکیبی: شماری از منابع تاریخ فلسفه به شیوه تلفیقی از چند یا تمام شیوه‌های پیشین نگاشته شده‌اند. مانند اثر حاضر که شامل: بیوگرافی اجمالی، تبیین و تفسیر آرا، نقادی اندیشه‌ها، و گزیده‌ای از پندهای اخلاقی هر فیلسوف می‌باشد.

۴. فهرست شماری از مهم‌ترین منابع تاریخ فلسفه

در اینجا خالی از فایده نخواهد بود که فهرستی از مهم‌ترین منابع تاریخ فلسفه را که به زبان‌های فارسی یا عربی نگاشته شده‌اند، براساس زمان تألیف یا ترجمه ارائه کنیم:

سده سوم:

۱. آداب الفلاسفه و نوادرهم: اسحاق بن حنین

۲. آراء و الدیانات: ابو محمد حسن موسی نوبختی

۳. تاریخ الأطباء و الحكماء: اسحاق بن حنین

سده چهارم:

۱. البدء و التاریخ: مطهر بن طاهر مقدسی

۲. تاریخ فلاسفة العرب: ابوقاسم مسلمة مجریطی (مادریدی)

۳. صوان الحکمة: ابوسلیمان محمد سجستانی

۴. طبقات الأطباء و الحكماء: ابن جلجل

۵. الفهرست: ابن ندیم

۶. الکلم الروحانية فی الحکم اليونانية: ابوالفرج استرآبادی

سده پنجم:

۱. التعریف بطبقات الأمم: قاضی صاعد اندلسی

۲. مختار الحكم و محاسن الكلم: مبشر بن فاتك

سده ششم:

۱. بستان الأطباء و روضة الأئباء: ابونصر موفق الدين اسعد دمشقى

۲. تاريخ الحكماء: قفطى

۳. تنمۀ صوان الحكمة: ظهير الدين ابوالحسن بيهقى

۴. الملل و النحل: محمّد بن عبدالكريم شهرستانى

سده هفتم:

۱. عيون الأئباء في طبقات الأطباء: ابن ابى اصبيعه

۲. مناقب الأطباء: ابوسعيد عبيدالله بختيشوع

۳. المنتخبات المتقطعات من كتاب إخبار العلماء بأخبار الحكماء: محمّد خطيبى زوزنى

۴. نزهة الأرواح و روضة الأفراح: شمس الدين محمّد شهرزورى

سده هشتم:

۱. درة الأخبار و لمعة الأنوار: (ترجمۀ تنمۀ صوان الحكمة): منتخب الدين منشى يزدى

سده دهم:

۱. خلاصة الحياة / حياة الحيوان: ابو الجود نصرالله تنوى

سده يازدهم:

۱. تاريخ الحكماء (ترجمۀ نزهة الأرواح): مقصود على تبريزى

۲. تذكرة الحكماء / سمر الفلاسفة: عبدالستار بن قاسم لاهورى

۳. محبوب القلوب: قطب الدين اشكورى

۵. دورنمایى از حیات مؤلف

محمّد بن شيخ على بن عبدالوهاب بن پيله فقيه اشكورى ديلمى لاهيجى، ملقب به قطب الدين، شيخ الاسلام و بهاء الدين، از مشاهير حكما و عرفاى سده يازدهم هجرى به شمار مى آيد.

متأسفانه هيچ اطلاع دقيق و شفافى از زمان تولّد و درگذشت وي در اختيار نيست. در

تمامی منابعی^۱ که از وی یاد شده تنها به ذکر فضایل اخلاقی و علم و دانش وی و معرفی اجمالی آثارش بسنده شده است. شگفت‌انگیزتر آنکه با اینکه مصنف خود آثار مهمی در تاریخ و رجال نگاشته و بر اهمیت این گونه اطلاعات واقف بوده، در زندگی‌نامه خویش هیچ اشاره‌ای به زمان ولادت ننموده است.

تنها چیزی که به طور قطع در این باره می‌دانیم اینست که همان‌گونه که خود در محبوب القلوب تصریح کرده از زلزله هولناک لاهیجان در سال ۱۰۸۸ ق رخ داده، جان سالم بدر برده؛ و دیگر آنکه فرزندش شیخ جعفر در سال ۱۹۰۵ ق از آماده‌سازی فهرست محبوب القلوب فراغت یافته و در آنجا هنگام یادکرد از پدر خویش، عبارت دعایی «رحمة الله علیه» (= خدایش رحمت کند) را به کار برده که حاکی از درگذشت اشکوری است. از ضمیمه این دو مطلب می‌توان چنین نتیجه گرفت که او در فاصله زمانی ۱۰۹۵ - ۱۰۸۸ ق چشم از جهان فرو بسته است.

جدّ اعلايش، «پيله فقيه» - يعنى فقيه بزرگ - از فقهای بنام اشکور بود که بعدها به فرمان والی منطقه، مجبور به مهاجرت به سوی لاهیجان شد.

از سوی دیگر: سید جلیل محمد یمینی به دلیل مخالفت با پادشاه روم به همراه فرزندش سید علی - که خود عالمی سترگ بود - و نوه‌اش فاطمه به قزوین نقل مکان کردند. در آنجا مورد اکرام و توجه شاه طهماسب صفوی قرار گرفتند. اما به علت آنکه آب و هوای قزوین با مزاج ایشان سازگار نبود، نخست به اشکور رفته و در منزل پيله فقيه سکناگزیدند و بعد با وی در مهاجرت به لاهیجان همراه شدند. در آنجا بود که سید علی، دخترش فاطمه را به عقد عبدالوهاب - فرزند پيله فقيه - درآورد. ثمره این پیوند میمون فرزندی بود علی نام. دست تقدیر سرنوشت وی را این‌گونه رقم زد که در همان اوان کودکی، پدرش عبدالوهاب را از دست بدهد و مادرش عهده‌دار تربیت وی گردد.

۱. مانند: ریاض العلماء، ج ۵، ص ۱۲۴؛ ریحانة الأدب، ج ۴، صص ۴۷۶ - ۴۷۵؛ روضات الجنات، ج ۷، صص ۲۳۳ و ۴۵۳؛ لفت‌نامه، ج ۱۱، ص ۱۷۶۳۴؛ دایرةالمعارف تشیع، ج ۱، ص ۲۵۳؛ نجوم‌السماء، ص ۱۴۸؛ الفوائد الرضویة، ص ۵۶۸ و أمل الآمل، الکنی و الألقاب، ایجاز المقال، کشف الحجب و الاستار، مصفی المقال و...

شیخ علی با عنایات باری، جامع معقول و منقول، آراسته به فضایل و محاسن اخلاقی و صاحب منصب شیخ الاسلامی گردید. سپس با دختر شیخ اسماعیل - متولی مرقد شیخ رضا کیا، واقع در ناحیه شرقی لاهیجان - ازدواج کرد. پس از مرگ وی، سمت شیخ الاسلامی نخست به فرزندِ مهترش - شیخ جلال - منتقل گردید. اما دیری نپایید. چرا که سه سال بعد، او نیز بدرود حیات گفت و این مهم بر عهده برادرِ کِهنتر - یعنی قطب الدین اشکوری - گذارده شد.

قطب الدین، فرزند پسری داشته «شیخ جعفر» نام که همچون پدر آراسته به علم و دانش و فضایل اخلاقی بوده. او به خطِ خویش بخش‌های پایانی محبوب‌القلوب را کتابت کرده و فهرستی برای آن مهیا ساخته است. از عباراتی که در پایان کتابت آورده، بخوبی می‌توان به عمق توانایی علمی‌اش پی برد.

و اما اساتید، شاگردان، معاصران و چگونگی تحصیلات وی: گویا با محدث کاشانی، علامه مجلسی و شیخ حرّ عاملی معاصر بوده.

به طور قطع، نخست از محضر پدر علامه‌اش کسب فیض کرده و آنگاه توفیق حضور در محفل درس معلّم ثالث، میر محمد باقر داماد را یافته است.

از آثار گونه‌گون و اشعاری که به یادگار گذارده، می‌توان به عمق دانش، جامعیت و ذوق و طبع سلیم وی پی برد. اما خود او در جزء سوم محبوب‌القلوب چنین می‌نویسد: «چون برادرم وفات نمود، قلاده قضا گردن مرا گرفت و قدر مرا مشغول به اشغال پدر و برادر نموده، فرصت نداد که زمانی را صرف اکتساب علم و آداب نمایم و قشر از لباب و سراب از شراب فرق کنم، لکن «الخير فی ما وَقَعَ والصلاح فی ما سَنَحَ». زیرا که تحصیل نزد علمای این زمان، تحصیل غیر حاصل است و از آن تحصیل بجز وبال و نکال و تکثیرِ قیل و قال، محصل را حاصل به دست نمی‌آید. زیرا که ایشان تابعان هوئی و راغبان در دنیااند...»

آثار مؤلف

تاکنون نه اثر از وی شناخته شده که براساس موضوع می‌توان این‌گونه بدان‌ها اشاره کرد:

الف. تفسیر:

۱. تفسیر شریف لاهیجی / فارسی: تفسیر مبسوطی است که بیشتر صبغة روایی دارد و در رتبة تفاسیر متوسط قرار می‌گیرد؛ یعنی از حدّیک ترجمه و تفسیر ساده فراتر بوده و در عین حال چندان عمیق، مفصل و فنی نیست.

آن‌گونه که مؤلف در پایان تصریح نموده: در سال ۱۰۸۶ ق از تألیف آن فراغت یافته است. این تفسیر تاکنون بارها چاپ شده است: نخست بخشی از آن در هند در حاشیه تفسیر لوامع التنزیل و تحت عنوان تفسیر بهیته؛ و بار دوم به صورت کامل با تصحیح و تحقیق مرحوم دکتر محدّث ارموی و...

ب. علوم روایی:

۱. خیرالرجال / عربی آمیخته به فارسی (= ملّع): در این اثر رجالی، احوال راویان اسناد کتاب من لایحضره الفقیه را به ترتیب ابواب آن بیان کرده، و در فهرست پایانی کتاب، نام راویان را به ترتیب حروف الفبا ذکر کرده است. شیخ آقا بزرگ در توصیف این اثر می‌نویسد: «خیرالرجال فی بیان أحوال الرجال المذكورین فی أسانیده کتاب من لایحضره الفقیه تألیف الشیخ الصدوق، مجلّد کبیر ملّع... رتّب رجال أسانیده علی ترتیب أبواب الكتاب. فابتدأ أولاً بأحوال المذكورین فی دیباجة الفقیه و هم أحد عشر رجلاً. ثمّ المذكورین فی باب المیاء و هم تسعة رجال و هكذا سائر الأبواب إلى آخر الكتاب؛ و قبل الشروع فی أحوال الرجال قدّم فصولاً فی ذکر اصطلاح المتأخّرين فی أقسام الحديث و فی ذکر ألفاظ المدح و فی ذکر من صنف فی الرجال و فی ذکر الملل و النحل التي تذكّر فی أثناء الكتاب و فی ذکر تواریخ المعصومین مختصراً إلى الحجّة علیه السلام؛ و عمل له فهرساً لطیفاً و بیّن فی الفهرست مواضع أسماء الرجال مرتّباً علی الحروف»^۱

همان‌گونه که سید اعجاز حسین هندی نیز تصریح کرده، هر که در این اثر تأمل کند، به عمق دانش و قوّت و قدرت نقّادی، و تحقیقات استواری پی می‌برد که بسیاری از کتاب‌های

مشابه فاقد آن است.^۱

گویا او این اثر را به سال ۱۰۷۵ ق. به پایان رسانده است.

۲. شرح الصحيفة السجّادیه / فارسی (= ملّمع): ترجمه و شرح مختصری است بر صحیفه سجّادیه که بیشتر صبغة عرفانی - اخلاقی دارد. شارح در مطلع این شرح درباره دلیل تألیف آن چنین آورده است: «چون جمعی از اعلام علمای فرقه ناجیه یعنی شیعه اثنا عشریه - ایدهم الله و کثرهم - توفیق تبیین و توضیح کتاب مستطاب بلاغت انتساب یافته، بذل جهد در این باب فرموده بودند - شکر الله سعیم و رضی عنهم - و بنابر آنکه توضیحات و تعلیقات ایشان به لسان عربی و یا فارسی مخلوط و ممزوج به عربی گزارش یافته بود، پاری زبانان که تلاوت ادعیه شریفه سجّادیه می نمودند، دیر به مقصد می رسیدند. چه برایشان لازم بود که مؤدای:

این جنبش زبان نگشاید گره ز دل قفل از درون، کلید ز بیرون چه می کند به مجرّد تحریک زبان اکتفا ننموده، بلا توقف و تفکر مستشعر شوند به آنچه گویند و از درگاه بی نیاز طلبند. لهذا به خاطر فاطر خطور نمود که ترجمه فارسی که محتوی بر حاصل معنی تحقیقات و تصحیحات علمای امامیه - اعلی الله تعالی مقامهم - بوده باشد، بر هر فقره ای از فقرات دعوات با فواید ضروریه به حسب مناسبت مقام...»

ویراستاران محترم متن عربی محبوب القلوب در مقدمه خویش چنین پنداشته اند که از این اثر گرانسنگ تنها یک نسخه موجود است، در حالی که نسخ متعددی از آن در اختیار است. از جمله نسخه موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۱۰۸۳۲.

ج. فقه:

۱. ثمره الفوائد / عربی: در بیان اسرار احکام و حقایق اعمال عبادی شامل: مقدمه درباره اینکه عقل، رسول باطنی است. دو مائده که هر یک متضمن بخش های جزئی تر به نام «ثمره» است و به بیان اسرار عبادات و معاملات تا پایان دیات پرداخته؛ و خاتمه ای در تعیین فرقه ناجیه.

د. ادبیات:

۱. شرح بیتی از مثنوی^۱

هـ. فلسفه، کلام، عرفان، اخلاق:

۱. الخطرات القلبية یا أعمال القلب^۲ / عربی: در تبیین این نکته که آدمی برای خطورات قلبی نیز مواخذه خواهد شد. مؤلف در کتاب محبوب القلوب در ذیل شرح حال فیثاغورس می‌گوید: «و قال: ما لا ينبغي أن تفعله احذر أن تخطره ببالك. أقول: و هذا يدل على مواخذة الخطرات القلبية؛ و لی رسالة مفردة في هذا المطلب في جواب سؤال بعض الأصدقاء عن هذه المسئلة.»^۳

۲. فانوس الخيال في إرادة عالم المثال یا الرسالة المثالية^۴ / عربی آمیخته به فارسی: در این رساله نخست با استناد به احادیث مروی از ائمه علیهم السلام به تبیین عالم مثال و صور مثالی پرداخته و پس از آن دیدگاه‌های حکمای اشراق، عرفا، صوفیه و اهل ذوق را تفسیر نموده است. او خود در آغاز رساله چنین می‌نگارد: «لَمَّا كَانَتِ النُّفُوسُ الْمَجْرُودَةُ الْإِنْسَانِيَّةُ بَعْدَ الْمَفَارَقَةِ مِنَ الْأُبْدَانِ الْعَنْصَرِيَّةِ الْمَعْبَرِ عَنْهُ بِالمَوْتِ الطَّبِيعِيِّ بِمَقْتَضَى مَا هُوَ الْمُسْتَفَادُ مِنَ الْأَحَادِيثِ الشَّرِيفَةِ الْمَرْوِيَةِ عَنْ أَصْحَابِ الْعَصْمَةِ سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ تَتَعَلَّقُ بِأَشْبَاحٍ مِثَالِيَّةٍ تَشَابَهَ تِلْكَ الْأُبْدَانِ فَتَتَنَعَّمُ أَوْ تَتَأَلَّمُ فِيهَا إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ؛ فَتَعُودُ إِلَى أُبْدَانِهَا بِإِذْنِ مُوجِدِهِ كَمَا كَانَتْ عَلَيْهِ فِي سَاعَةِ الْقِيَامِ؛ فَدَعَانِي امْتِثَالَاتِهَا إِلَى تَحْرِيرِ رِسَالَةٍ مُوجِزَةٍ فِي تَحْقِيقِ عَالَمِ الْمِثَالِ وَ الصُّورِ الشَّبَحِيَّةِ الَّتِي تَتَعَلَّقُ بِهَا النُّفُوسُ غَبَّ الْإِخْلَاصِ عَنِ الْقَوَالِبِ الْجَسْمِيَّةِ وَ الشَّبَائِكِ الْحَسِّيَّةِ، فَأُورِدْنَا أَوَّلًا نَبْذًا مِنَ الْأَحَادِيثِ الْمُؤَيَّدَةِ لِهَذَا الْمَدْعَى مَعَ تَرْجُمَتِهَا بِلِسَانِ الْفَرَسِ ثُمَّ بَيَّنَّا حَقِيقَةَ هَذَا الْعَالَمِ عَلَى مَا ذَهَبَ إِلَيْهِ حُكَمَاءُ الْإِشْرَاقِ وَ عَرَفَهُ الْمُتَأَلِّهِينَ مِنَ الْفِرْقِ الصُّوفِيَّةِ الْمُوَحَّدَةِ بِمَجَاهِدَاتِهِمُ الذَّوْقِيَّةِ وَ تَحَقُّقِهِ بِمَشَاهِدَاتِهِمُ الْكُشْفِيَّةِ وَ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ أَرْبَابَ الْأَرْصَادِ الرُّوحَانِيَّةِ أَعْلَى قَدْرًا وَ أَرْفَعُ شَأْنًا مِنْ أَصْحَابِ

۱. ر.ک: درباره نسخه‌های خطی: ج ۲، ص ۱۱۵ و الذريعة، ج ۱۶، ص ۱۰۰.

۲. ر.ک: همان. ۳. محبوب القلوب، ج ۱، ص ۲۲۰.

۴. ر.ک: درباره نسخه‌های خطی، ج ۲، ص ۱۱۵ و الذريعة، ج ۱۶، ص ۱۰۰.

الأرصاد الجسمانية؛ فكما أنك تصدق هؤلاء في ما يلقونه إليه من خفايا الهيئات الفلكية؛ فحقيق أن تصدق أولئك أيضاً في ما يتلون عليك من خبايا العوالم الملكية مع ما أيدته الشواهد والتأييدات النقلية منها ما روى شيخنا الأقدم الأفخم محمد بن يعقوب الكليني، طاب ثراه.»

۳. محبوب القلوب: در صفحات بعدی بتفصیل دربارهٔ این اثر و ترجمهٔ آن سخن خواهم گفت.

و. ریاضیات:

۱. لطائف الحساب:^۱ در ریاضیات.

۶. اشکوری به روایت اشکوری

غرض من از عرض احوال بر اخوان الصفا، تمهید معذرت است برای قصور و اختلالی که در این کتاب واقع شده است، نه فخر به نَسَب یا اظهار حَسَب که این هر دو از نخوت جاهلیت ناشی می‌شود، چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که حَقِّ سبحانه و تعالی نخوت جاهلیت و افتخار آنها به پدران را به اسلام برطرف نمود و همهٔ مردم از آدم‌اند و آدم از خاک است و گرامی‌ترین ایشان نزد خدا پرهیزکار ایشان است.

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که روزی چند نفر از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بودند و انساب خود را ذکر می‌کردند و سلمان در میان ایشان بود. عمر از سلیمان پرسید که: نَسَب و اصل تو چیست؟

سلمان جواب داد که: من ام سلمان بن عبدالله. گمراه بودم و حق تعالی به محمد صلی الله علیه و آله مرا هدایت نمود و فقیر بودم و حق تعالی مرا به محمد غنی گردانید و مملوک بودم و حق تعالی مرا به محمد آزاد ساخت و این است حَسَب و نَسَب من.

پس رسول خدا صَلَّى الله علیه و آله بیرون آمد و سلمان شکایت آن قوم را به عرض آن حضرت رسانید. رسول خدا صَلَّى الله علیه و آله فرمود که: ای گروه قریش! حسبِ مرد، دین اوست و مروتِ او، خُلُقِ اوست و اصلِ او، عقلِ اوست؛ و حق تعالی می‌فرماید: «إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ».

پس فرمود که: برای کسی بر دیگری فضلی نیست مگر به تقوا؛ و این خود معلوم است که امتیاز انسان از سایر حیوان، به قلب و لسان است، نه به آتوان و به ادب است، نه به نسب. چو نادانان نه در بند پدر باش پدر بگذار و فرزند هنر باش چو دود از روشنی نبُود نشانمند چه حاصل زانکه آتش راست فرزند

مؤلف این کتاب، الفقیر الی الله الغنی، قطب‌الدین محمد بن شیخ‌علی بن عبدالوہاب بن پیلہ فقیہ الاشکور الدیلمی اللاهیجی؛ و اشکور ناحیہ‌ای است از نواحی دیلم که میان آن و بلدہ لاهیجان، هفت فرسخ فاصله است و هوای معتدل و آب‌های شیرین و کوه‌های بلند دارد و جدّ اعلای من که پیلہ فقیہ باشد، فقیہ صالح و عالم به علوم فقہ و نحو و صرف و تفسیر و معانی و بیان بود؛ و «پیلہ» به لغت اهل گیلان به معنی «بزرگ» است؛ و والی آن بلاد او را تکلیف نمود که از وطنش که اشکور بود، نقل به بلدہ لاهیجان نماید و او قبول نمود و در همان اوقات سید جلیل، سید محمد یمنی که از وطن خود مهاجرت نموده بود، از خوف پادشاه روم به جهت مخالفت در مذهب با پسرش سید علی و یک دختر سید علی - «فاطمه» نام - در قزوین وارد شهنشاه اعظم شاه طهماسب صفوی [شد] و پادشاه آن سید عزیز را بسیار تعظیم و اکرام نمود و در خانہ قاضی محمد رازی که از مقرّبان پادشاه و مصاحب و ندیم بود، منزل داد و سید محمد مذکور بعد از سه سال به جهت عدم موافقت آب و هوای قزوین به مزاج ایشان به رحمت خدا پیوست و پادشاه باز ماندگان ایشان را به توطن در بلاد گیلان که در آب و هوا به بلاد ایشان نزدیک بود، رخصت داد و فرمانی به ولات لاهیجان در خصوص تکریم و تعظیم ایشان نوشت؛ و چون سید علی با فاطمه دخترش وارد اشکور شدند، در منزل جدّ من پیلہ فقیہ فرود آمدند و آن مقارن بود با حرکت او به لاهیجان و سید علی مذکور در این حرکت با جدّم موافقت نمود و همه با هم به لاهیجان رفتند و چون وارد آن شهر شدند، اهالی همه محلات به نزد والی جمع شده،

التماس نمودند که ایشان را در محله ما منزل معین کن و چون والی دید که امر به منازعه منجر خواهد شد، گفت که: «من ایشان [را] در قُرب مکان خود جا می‌دهم» و در محله مشهور به محله میدان که قریب قلعه مبارکه است، قطعه زمینی خرید و عمارتی برای ایشان ساخت و آن موضع الحال مسکن ماست در لاهیجان.

و بعد از سید علی، فاطمه صبیّه متوحدّه خود را به عقد عبدالوهاب جدّم درآورد و او مردی بود فقیه عامل و پدرم شیخ علی از آن سیده متولد گردید و هنوز طفل بود که پدرش وفات نمود و سیده مادرش سعی بلیغ در تربیت او کرد؛ و جامع معقول و منقول و حاوی فروع و اصول گردید و انواع ملکات مستحسنه که سرآمد همه حُسن خلق بود، او را حاصل شد و در آن بلده شیخ الاسلام و مرجع مسلمانان گردید و نشر کمالات حسنه اش در جیلان، بلکه تمام ایران به هر کس رسید و بسیار عظیم الالتفات به مصالح آنام و انجاح مرام خواص و عوام بود و گاهی از روی وسعت خُلق با مزاحان و هزلان نیز مجالست می‌نمود تا آنکه بعضی از اصحاب قشر او [را] به خُفت در اطوار و عدم وقار مطعون می‌ساختند، غافل از آنکه این عمل، قادح در مهابت و کاسر اعتبار نیست.

کوچک بودن بزرگ را کوچک نیست کان کوچکی از کمال باشد شک نیست
گر زانکه پدر زبان کودک گوید عاقل داند که آن پدر کودک نیست
و شیخ کلینی از حضرت امام جعفر صادق (ع) روایت کرده است که: هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه او را دعا به هایی هست.

راوی عرض کرد که: دعا به چیست؟

فرمود: مزاح.

و مروی است که عمر، امیرالمؤمنین علیه السلام را به جهت سوء خُلق و طلاق وجهه به دعا به منسوب می‌ساخت و معاویه به قیس بن سود انصاری گفت که: خدا رحمت کند ابوالحسن را که بسیار هُشاش و بُشاش و شوخ بود.

قیس جواب داد که: با آن شوخی و طلاق هیبتش از شیر گرسنه بیشتر بود و آن هیبت تقوا بود، نه هیبتی که تو را در نزد گمراهان شام هست.

و پدرم به من حکایت کرد که سیده والدهام می‌گفت که: سید علی پدر مرا بجز من

فرزندی نبود و بعد از فرایض و سنن و نحو و صرف، علم رمل را تعلیم من نمود. من به او گفتم که تو را فرزند دیگر نیست و سزاوار آن است که علوم غریبه را که در بلاد روم فرا گرفته‌ای، به من تعلیم نمایی که آنها مندرس نگردد و از سلسله ما بیرون نرود.

جواب داد که: علوم غریبه از اسرار است که کتمان آن از غیر اهلش لازم است و تعلیم آن به اهلش نیز مشروط به شروط است. از آن جمله باید که متعلّم آن واسع الصدر باشد و معلّم او را مکرّر تجربه نماید و عامّة نسوان ناقصات العقل و ضیقة الحوصلة می‌باشند. مفاسد عظیمه بر تعلیم ایشان این علوم را مترتب می‌گردد و تبعات آن به معلّم بازگشت می‌کند.

و یکی از اعلام گفته است که: ارواح حکما امر به کتمان امثال این اسرار نموده است. زیرا که مایلین به طبیعت چون آن را بدانند، در شهوات رذیله استعمال می‌کنند که صحبت نفوس حیّه است؛ و مفارقات اعلیٰ کراحت دارند از وقوف بشر بر اسرار ایشان. زیرا که هر که آن را شناخت، طغیان کرد و استکبار نمود و از حدّ ناسوتیت به لاهوتیت رفت و در زمین طاغی شد.

و بالاخره به حسب التماسات مکرّره گفت که: چیزی از آن به تو می‌آموزم و اگر شروط آن را مراعات نمودی، باقی به تو خواهم آموخت. پس به من گفت که: چون خواهی که چیزی از امور آینده بر تو معلوم گردد، چنین و چنین کن که کبوتری به نزد تو خواهد آمد و در پیش روی تو خواهد نشست و تو را خبر خواهد داد.

پس در روزی که والدّم از صومعه خاصّه که معبدش بود، بیرون رفت و چنان که عادت او بود، در آن را مغفل ساخت. به خاطر من گذشت که در آن خلوت روم و عمل مذکور را بجا آورم و امتحان نمایم که آن تعلیم مبنی بر اصل بوده است یا پدرم با من خدعه نموده است. پس در را گشودم و داخل شدم و مشغول آن عمل گردیدم. چون به آخر رسید، دیدم که کبوتری از طرف غربی آن صومعه از روزنه داخل شد و در طاقچه نشست و شروع به سخن گفتن کرد و چون من حال را بر آن منوال دیدم، حوصله تنگی کرد و بدنم مرتعش شد و بیهوش افتادم و کسی که در خارج صومعه بود، ضجّه و ناله مرا شنید و داخل صومعه شد و پدرم نیز در آن حال به خانه مراجعت [می] نمود و مرا به آن حالت دید و امر نمود که

گلاب بر من پاشیدند و بخورات سوختند و مرا مالیدند تا آنکه به حال آمدم. و بعد از آن، پدرم دختر شیخ جلیل نبیل شیخ اسماعیل، متولی مرقد شیخ رضا کیا که در شرق خارج لاهیجان واقع است، تزویج نمود و من و سایر اولاد پدرم از آن عقیقه به وجود آمدم.

و پدرم در اثنای نماز صبح بفجاء در سالی که در این بلاد وبا بود درگذشت و مناصب شرعیه اش به ولد اکبرش که سه سال از من بزرگتر بود - موسوم به شیخ جلال - منتقل شد و او طبیعتی وقار و سلیقه ای نقاد داشت و بسیار حازالدماغ و لطیف الکلام و ممازج و مختلط با آنام و موافق در فرح و آلام بود و نزد تلاوت قرآن و دعوات، بسیار می گریست و قیام صلوات و ادای واجبات را بشدت مراقبت می نمود و سه سال بعد از پدر در عنفوان شباب رحلت نمود - تغمده الله بغفرانه و تجاوز عن سیئاته - و چون برادرم وفات نمود، قلاده قضا گردن مرا گرفت و قدر مرا مشغول به آشغال پدر و برادر نموده، فرصت نداد که زمانی را صرف اکتساب علوم و آداب نمایم و قشر از لباب و سراب از شراب فرق کنم، ولكن «الخير في ما وقع والصلاح في ما سنع». زیرا که تحصیل نزد علمای این زمان، تحصیل غیر حاصل است و از آن تحصیل بجز وبال و نکال و تکثیر قیل و قال، محصل را حاصل به دست نمی آید. زیرا که اکثر ایشان تابعان هوئی و راغبان در دنیااند و عالم تابع هوئی و عاری از انقطاع و حلم هو الذی أضله علی علم. فزاد قلبه قساوة علی قساوة و ختم علی سمعه و قلبه و علی بصره غشاوة. فهو وإن قطع فی التحصیل مفاوزاً و اسفاراً؛ فمثله كمثل الحمار يحمل اسفاراً.

و چه نیکو گفته است علامه حلی در نصیحت فرزندش فخر المحققین که: «اگر قصد تو در طلب علم، مناقشه و مباحثات و تقدّم بر آقران و استمالت وجوه ناس به خود و جمع خطام دنیا است، پس تو سعی می کنی در هدم دین خود و اهلایک نفیس خود و بیع آخرت خود به دنیا؛ و متاع تو خاسر و تجارت تو باثر و کاسر خواهد بود؛ و معلّم تو بر عصیان تو و در خسران تو معین و شریک تو است و حال به کسی می ماند که شمشیر به قاطع طریق فروشد؛ و هر که کسی را بر معصیتی اعانت نماید، هرچند به نوشتن یک کلمه باشد، شریک او خواهد بود در آن معصیت.

و اگر نیت و قصد تو از طلب علم، هدایت است، نه مجرد روایت. پس بشارت باد تو را به درستی که ملائکه بال‌های خود را برای تو می‌گسترانند وقتی که راه می‌روی و ماهیان دریا برای تو استغفار می‌کنند، در حالی که سعی می‌نمایی» انتهی مقاله أحسن الله حاله. و بالجمله: مردم در طلب علم بر سه قسم‌اند:

گروهی آن را طلب می‌کنند برای آنکه زاد معاد گردانند و بجز وجه الله و دار آخرت مقصودی ندارند؛ و این گروه رستگاران‌اند؛ و لیسوا فی عصرنا من الموجودین اللهم إلا الأقلین.

و گروهی طلب می‌کنند که بر آن حیات دنیا استعانت جویند و مال و عزت به دست آورند. اما به رکاکت این حالت و خست عاقبت آن، شاعر و عالم‌اند؛ و این گروه را خطر بسیار است.

و اگر اجل بیش از توبه به ایشان رسید، از سوء عاقبت ایشان باید ترسید و اگر پیش از حلول و اجل توفیق توبه یافتند، به رستگاران ملحق می‌شوند: فَإِنَّ التَّائِبَ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ.

و گروهی دیگر هستند که شیطان بر ایشان دست یافته و علم وسیله تکاثر اموال و تفاخر به جاه و تعزز به کثرت اتباع می‌سازند و چنین می‌دانند که ایشان را نزد خدا قرب و منزلتی هست به همین که در زئی و منطق به رسوم علما مرتسم و به سمت ایشان متمسم‌اند؛ و این گروه هالکین و مغرورین‌اند و امید توبه در ایشان نیست؛ به جهت آنکه خود را از نیکان می‌شمارند؛ و همین گروه‌اند که رسول خدا در شأن ایشان فرمود که: «أَنَا مِنْ غَيْرِ الدِّجَالِ أَخَوْفَ عَلَيَّكُمْ مِنَ الدِّجَالِ».

عرض کردند که: آن غیر دجال که بر ما از او بیشتر می‌ترسی، کیست؟
فرمود: «علماء سوء».

و سرش این است که دجال مصل است و عالم سوء به زبان هدایت می‌کند و به کردار غوایت می‌نماید، و لسان حال آنطق از لسان مقال است و طباع ناس به مساعدت در اعمال آفیل است از متابعت در اقوال. پس آنچه این مغرور به اعمال فاسد می‌کند، بیشتر است از آنچه به اقوال به اصلاح می‌آورد.

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که: «هر که بر علم بیافزاید و بر هدایت نیافزاید، از خدا دور می شود.»

و ایضاً از آن سرور منقول است که: «شدیدترین مردم به حسب عذاب در روز قیامت عالمی است که علم او رانفع نرساند.»

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند از معنی قول حق تعالی که «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» فرمود که: «مراد به علما آن کس است که فعل او مصدق قولش باشد و کسی که فعلش تصدیق قولش ننماید، عالم نیست.»

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: در شب معراج بر گروهی گذشتم که لب های ایشان به مقراض آتش می چیدند. از ایشان پرسیدم که شما کیستید؟ گفتند که: ماییم که امر به خیر می نمودیم و به آن عمل نمی کردیم و از شر نهی می کردیم و خود مرتکب می شدیم.

و در تفسیر اهل بیت مذکور است که از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند که: بهترین خلق بعد از ائمه هدی کیستند؟ فرمود که: علما، هرگاه اصلاح کننده باشند.

پرسیدند که: شرار خلق خدا بعد از ابلیس و فرعون و نمرود و آن کسانی که اسمای شما را بر خود گذاشتند و به القاب شما ملقب شدند و امکان شما را گرفتند و در ممالک شما حکم کردند، کدام گروه اند؟

فرمود: علما، هرگاه افساد نمایند و ایشان آن گروه اند که آباطیل را اظهار می نمایند و حقایق را پنهان می کنند و ایشان اند که حق تعالی درباره ایشان می فرماید که: «أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا» الآية.

و غزالی در یکی از مؤلفات خود گفته است که: سابق بر این، اسم «عالم» بر کسی اطلاق می شد که عالم به خدا و افعال او می بود با اشتغال به مراقبه باطن و تفتیش از صفات نفس و مکاید شیطان و غوائل دنیا و تحصیل مقامات دین از ورع و تقوا و خوف و حزن و تفکر و مجاهده و توکل و اخلاص. پس چون در قرن چهارم، مصنفات کلامیه در میان آمد و در جدل خوض واقع شد، علم الیقین مندرس گردید و متکلم مجادل به اسم «عالم» موسوم

گردید و فاجری که کلام را به اشعار و قصص زینت می‌داد، به «واعظ» مسما شد و اکثر همت ایشان مصروف بر تدریس و قضا و تولیت اوقاف و وصایا و اموال ایتام و مخالطه با سلاطین و حکام گردید.

و مؤلف گفته است که: در زمان ما جدل در علم کلام نیز مندرس گردید و چیزی که باقی ماند، همان ارتکاب حيله‌ها برای استجلاب حطام دنیا و استحصال جاه و تفوق بر بندگان خداست و بعضی از ابنای وقت در لباس شال و شمله خود را صوفی جلوه می‌دهند و از عبارت ابن الوقت همین می‌فهمند که در وقت سعه تمییز حلال از حرام نیست و از وحدت وجود چنین می‌یابند که حمار مصری و حسن بصری یکی است.

و بعضی دیگر خود را حکیم نامیده‌اند و بجز تناول اقداح راح برای نشاط ارواح و استماع ألحان مطربه و اصوات مُلهبه و از هر کاری دست کشیده‌اند؛ و جمعی دیگر که خود را متشرع می‌دانند بجز اطالة لحي و اعظام عمام بیضا عملی دیگر نمی‌دانند و پیوسته سبحة صد دانه برای إجماع عوام در دست می‌گردانند و بدترین طوایف آنام این گروه‌اند.

و یحیی بن معاذ رازی مکرر می‌گفت که: «أَيُّهَا الْعُلَمَاءُ! إِنَّ قُصُورَكُمْ قِصْرِيَّةٌ وَ بَيْوتُكُمْ كُسْرِيَّةٌ وَ مَرَاكِبُكُمْ قَارُونِيَّةٌ وَ أَوَانِيكُمْ فِرْعَوْنِيَّةٌ وَ أَخْلَاقُكُمْ نَمْرُودِيَّةٌ وَ مَوَائِدُكُمْ جَاهِلِيَّةٌ وَ مَذَاهِبُكُمْ شَيْطَانِيَّةٌ؛ فَأَيُّنَ الْمُحَمَّدِيَّةِ؟!»

و شیخ فیضی دکنی در کتاب مرکز الأنوار می‌گوید:

عارفی از شهر به صحرا گذشت	دید عزازیل به دامان دشت
دل ز غم و سسوسه پرداخته	دیده ز نیرنگ تهی ساخته
گفت به او عارف صحرانورد	کز چه در این بادیه‌ای هرزه‌گرد؟
طبع تو آسوده ز وسواس چیست؟	وین قدرت‌کندی الماس چیست؟
کار تو در صومعه و خانقاه	باز چرا مانده‌ای از کارگاه؟
تفرقه‌بخش صف طاعت نی‌ای	رخنه‌گر سِلکِ جماعت نی‌ای
در صف اصحاب نهیب تو کو؟	جادوی جبریل فریب تو کو؟
شعبده‌انگیزی خویات کجاست؟	خوی بد عربده‌جویات کجاست؟
نیست سرِ اُشْتُلُم آموزیت	سرد شد آن گرمی جان‌سوزیات

رهزن دوران به دل بدسگال طنزکنان داد جواب سؤال
کز برکات علمای زمان فارغام از کشمکش این و آن
داشت مرا باز ازین جدّ و جهد حیلہ گیری های فقیهانِ عهد
یک تن از این طایفه بوالهوس از پی گمراهی کوئین بس
و از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که: فقها امین پیغمبران اند مادام که در دنیا داخل نشده اند.

پرسیدند که: دخول ایشان در دنیا چیست؟
فرمود که: پیروی سلطان جابر. پس هرگاه چنین کردند، بر دین خود از ایشان برحذر باشید.

و از حضرت سید الساجدین علیه السلام منقول است که: در تورات نوشته است که هرگاه به علم عمل نشود، بر کفر صاحب خود می افزاید و او را از خدا دور می گرداند. و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: بهترین علم آن است که بر عمل تو بیافزاید. و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: مردی به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض نمود که: علم چیست؟

فرمود که: خاموش بودن.

عرض کرد که: دیگر چیست؟

فرمود: استماع نمودن.

عرض کرد که: دیگر چیست؟

فرمود: حفظ کردن.

عرض کرد که: دیگر چیست؟

فرمود: به آن عمل کردن.

عرض کرد که: دیگر چیست؟

فرمود که: آن را به دیگران رسانیدن.

و منقول است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: پشت مرا دو نفر از اهل دنیا می شکنند: یکی آن که به زبان عالم و به کردار فاسق باشد؛ و دیگر آن که به دل جاهل و در

عمل عابد باشد. پس بهره‌یز از عالم فاسق و جاهل عابد که ایشان‌اند فتنه هر مفتونی. بدرستی که من از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود که: یا علی! هلاکِ اَمّتِ من بر دست هر منافقِ علیم‌اللسان است.

و مخفی نخواهد بود که آنچه در اخبار وارد شده است که «مداد علما بر دمای شهدا تفصیل دارد» سرّش این است [که] بر خون شهید بعد از مُردن او، فایده مترتّب نمی‌شود و بر مداد علما بعد از وفاتِ ایشان، فایده مترتّب است.

و در اخبار وارد شده است که: «هرگاه مؤمن بمیرد و یک ورق از او بماند که در آن علم نوشته باشد، آن ورقه میان او و آتش پرده خواهد شد و به هر حرفی که بر آن ورقه نوشته شده است، حق تعالی شهری به او عطا خواهد نمود که از هفت برابر دنیا اوسع باشد» و معلوم است که مراد از آن، استحضار مسائل و تقریر بحوث و دلایل نیست، بلکه آن است که بر خوف بنده افزاید و در عمل آخرت و زهد در دنیا مدد نماید و الاّ جهل از آن علم به بُود صد بار.

و امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ای فرمود که: «ایّها الناس! چون دانستید، عمل نمایید به آنچه دانستید. شاید که هدایت یابید. بدرستی که عالمی که به غیر علمش عمل نماید، مانند جاهل حیران است که به جهل گرفتار باشد، بلکه چنین می‌دانم که حجت بر او اعظم و حسرت او اَدْوَم باشد و هر دو، حیران و هالک‌اند.»

و از حضرت صادق علیه‌السلام منقول است که: «علم و عمل با یکدیگر قرین‌اند. پس هر که دانست، عمل کرد؛ و هر که عمل کرد، دانست؛ و علم عمل را آواز می‌کند، اگر او را جواب داد، باقی می‌ماند و اگر جواب نداد، می‌رود؛ و بر عاقلی مخفی نخواهد بود که هر که حلاوت ثمره علم - که عبارت از ترک علایق دنیا و اشتغال به عبادت پروردگار ارض و سماست - به مذاق عقلش رسیده باشد، مرارت لذات دنیای دنیّه بر او ظاهر می‌گردد؛ و علم به منزله شجره است و عمل به منزله ثمره و شجره مثمره را شرف است، نه غیر مثمره. پس وای بر جاهل نادان و هزار وای بر عالم بی‌عمل.

و می‌توان گفت که در حقیقت صغیره و کبیره از معاصی که علما را در آن اقوال بسیار هست، به اعتبار مرتکب مختلف می‌شود؛ به این معنی که صدور صغیره از عالم به مَناهی و

عارف به قُبُح آن کبیره است و صدور کبیره از آن اکبر؛ و چگونه چنین نباشد و حال آنکه می‌فرمایند که: «حسنات الأبرار سیئات المقربین» و حق تعالی ثواب مطیعات و عقاب عاصیات ازواج رسول خدا را ضعیف ثواب و عقاب دیگران گردانیده است؛ به جهت قُربی که به آن حضرت داشتند و از آن جناب استفاده علوم می‌نمودند.

و ابو حمزه ثمالی از زید بن علی روایت کرده است که می‌گفت: من برای نیکان خود دو اجر امیدوارم و بر بدان خود از دو عذاب می‌ترسم، چنان که حق تعالی به ازواج پیغمبر وعده داده است.

و منقول است که کسی به سید الساجدین علیه السلام عرض کرد که: شما اهل بیت را خدا آمرزیده است.

آن حضرت غضبناک شده فرمود که: «ما سزاوارتریم که در ما جاری گردد آنچه را حق تعالی در ازواج رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری گردانیده است از آنچه تو می‌گویی و اجر نیکوکار ما مضاعف است و عذاب بدکار ما نیز مضاعف است.» پس این دو آیه را تلاوت فرمود که: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجَكُمْ» تا آنجا که: «وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا».

و شیخ بهایی در کتاب اربعین بعد از نقل اقوال در حقیقت کبایر و صغایر، گفته است که: برای هیچ یک از اقوال، دلیلی که موجب اطمینان نفس تواند شد، نیست و شاید که در إخفای آن مصلحتی باشد [که] عقول ما به آن نرسد، مثل اخفای لیلۃ القدر و صلوة وُسطی. حو مؤلف گفته است که: < در مصلحت اخفای آن دو وجه به خاطر می‌رسد:

یکی آنکه بندگان مطلق گناه را ترک نمایند، از خوف آنکه مبادا در کبیره اوفتند و به این سبب، فائز و رستگار گردند.

دیگر آنکه اگر پنهان نمی‌بود، ممکن بود که برای کسانی که مرتکب کبایر نمی‌شدند، عُجب و نخوتی حاصل گردد و طاعاتش نیز به این واسطه باطل گردد.

و در کلام اکابر مذکور است که: «نظر مکن به کوچکی گناه، بلکه نظر کن به عَظَم جلال و کبریای آن کس که او را نافرمانی می‌کنی.» اللَّهُمَّ إِنَّ ذُنُوبِي وَإِنْ كَانَتْ كَبِيرَةً بِالنَّظَرِ إِلَى عَظِيمِ جَلَالِكَ، فَإِنَّهَا لِصَغِيرَةٌ فِي جَنْبِ سَعَةِ رَحْمَتِكَ.

و مراد از علمی که در عبارت مشهوره «إِنَّ الْعِلْمَ نَقْطَةُ كَثَرِهَا الْجَاهِلُونَ» واقع شده است، علم تعقلی است، نه احساسی. زیرا که علم تعقلی، توحید کثیر می‌کند و علم احساسی، تکثیر واحد؛ و ضبط قواعد کلیه علوم به الفاظ قلیله و عبارات یسیره ممکن است و استخراج فروغ از آنها برای کسی که [صاحب] بصیرت نافذه باشد، سهل و آسان؛ و از اینجاست که بعضی از عرفا گفته‌اند که: علم بالله به لفظ اندک می‌باشد، و لفظ بسیار، دلیل بر عدم علم است؛ و معنی «العلم نقطة» همین است.

عارف سخن ار چه مختصر ساز کند چشمت بینای عالم راز کند
در باب که هر چند که خُرد است کلید از خانه بس بزرگ در باز کند
و از این قبیل است آنچه از مظهر العجایب و مظهر الغرایب، علی بن ابی طالب علیه السلام در خطبه افتخاریه طویله نقل شده است که: «أَنَا النُّقْطَةُ تَحْتَ الْبَاءِ» یعنی تحت باء بسم الله.

از نقطه چه حرف‌های بی حد که نمود وین طرفه که غیر نقطه را نیست وجود
انگشت ز حرف غیر گز برداری یک نقطه شود مرکزِ پرگارِ شهود
و عرفا از آن نقطه تعبیر به نقطه نبوت و نقطه ولایت می‌کنند و این دو نقطه به حسب اطلاق، مخصوص این نبی و این ولی علیه السلام است. زیرا که نبوت مطلقه و ولایت مطلقه برای ایشان نیست و از این نبی صلی الله علیه و آله منقول است که: «كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ» و از این ولی علیه صلوات الله ماثور است که: «كُنْتُ وَلِيًّا وَ آدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ» و چنان که نقطه بسم الله باب دخول در مدینه علم صامت است که قرآن عظیم باشد، مولای ما و مولای ثقلین، باب دخول در مدینه علم ناطق است و شهرستان این علوم سید الانبیاء علیه و آله السلام است و خود می‌فرماید که: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلَيَّ بَابُهَا؛ فَكُنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ» و باب، عبارت از چیزی است که دخول در مدینه جز از آنجا ممکن نیست؛ و معلوم است که دخول در مدینه علم نبوت به غیر از آنکه از باب ولایت داخل شوند، راهی دیگر ندارد؛ و از این جهت است که ولایت نبویه بر نبوتش مقدم است، چنان که نبوت بر رسالت، مقدم است و هر که خواهد که در این مدینه از راه دیگر داخل شود، دزد و خارجی و مستحق تأذیب و توبیخ خواهد بود؛ و اینکه حق تعالی فرموده است:

«وَأَتُوا الْيُبُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» مراد این در است. زیرا که:

دولت در این سرا و گشایش در این در است

و هر کسی که قلبش منکوس و عقیده‌اش فاسد نباشد، می‌داند که آن کس که در خانه پروردگار متولد شده است و در جُبر تربیتِ خدا نشو و نما نموده است، مَحْرَمِ علومِ مدینه علم و مَطْلَعِ بر غوامضِ اسرارِ حبیبِ خالقِ پروردگار، اوست و بس؛ و هر که از او تَخَلَّفِ نماید، محروم و مطرود خواهد بود.

و اخطب خوارزم - که از فحول علمای عامه است - از این مسعود روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: ملکی بر من نازل شد و گفت که سؤال کن که آن پیغمبرانی که پیش از تو ایشان را فرستادیم، بر چه چیز مبعوث گردیدند؟ من گفتم که: «ای پروردگار من! آنها بر چه چیز مبعوث شدند؟» خطاب آمد که: بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب.

و یکی از علمای عارف به اسرار حروف را کلامی هست که ایرادِ آن مناسب است. می‌گوید که: در عالم ارقام حروف کتابی، هیولایِ اَوَّلِ «نقطه» است که به منزله وحدت عددی است؛ و عنصرِ اَوَّلِ «الف» است که به منزله واحد عددی و موضوع له و مدلولش امر الهی و نَفَسِ رحمانی و تأثیر ابداعی است؛ و «باء» که اَوَّلِ تطوراتِ «الف» اوست، به جای عقل نخستین که متعلق امرِ اَوَّلِ ابداعی و اَوَّلین حرف کتاب مبین نظامِ جملی موجودات است.

و از استیناس انوار این حقایق، سر قول کریم کتاب الله الناطق و میزانه الفارق - صلوات الله و تسلیماته علیه - که: «أنا النقطة التي تحت الباء» بعد از تجلی آنچه خاتم الرسل و هادی سُبُلِ الکُلِّ صلی الله علیه و آله فرموده است که: «أَوَّلُ ما خلق الله العقل» و «أَوَّلُ ما خلق الله نوری» و آنچه فرموده است که: «أنا و علی من نور واحد» از مشرق استوای ظهور جلوه طلوع می‌نماید.

و بدان که در میان علما مشهور است که جمیع علوم در کتب اربعة سماویه مندرج است و علوم کتب اربعة تمام در قرآن است و علوم قرآن تمام در سورة فاتحة الكتاب است و علوم فاتحة الكتاب در باء بسم الله است؛ و در توجیه این عبارت تصریح نموده‌اند که مقصود از علوم و وصول بنده است به پروردگار؛ و این باء از برای الصاق است که بنده را به

پروردگار می‌رساند و غایت مقصد و نهایت مطلب همین است.

و بر این سیاق است آنچه از ابودرداء منقول است که رسول خدا (ص) فرمود که: «آیا شما عاجزید که در هر شب ثُلُث قرآن را قرائت نمایید؟»

من عرض کردم که: کی را طاقت آن هست؟

فرمود که: «بخوانید» قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را.

و یکی از اعلام در وجه معادله آن با ثُلُث قرآن گفته است که: چون مقاصد قرآن کریم نزد تحقیق به سه معنی راجع می‌شود:

اول: معرفت الله

دوم: معرفت سعادت و شقات اخرویه

سیم: معرفت آنچه به سعادت رساند و از شقاوت دور گرداند.

و سورة اخلاص مشتمل است بر اصل اول که معرفت الله و توحید و تنزیه او از مشابیهت خلق باشد به صمدیت و نفی اصل و فرع و کفو، چنان که فاتحه [را] به سبب اشتمال بر هر سه «أَمَّ الْقُرْآن» می‌گویند.

و پوشیده نماناده که از این باب است که در افتتاح کلام الهی، حرف باء و [در] اختتام، حرف سین ورود یافته و این اشاره‌ای است لطیف که آنچه نزول پذیرفته، به جهت نجات و رسیدن به درجات بس است. عرب گوید «سَبَّك» ای حسبک. پس معنی چنین باشد که: «حسبک من الکونین ما أعطیناک بین الحرفین».

اللَّهُمَّ! هَبْ لَنَا نَفْحَةً مِنْ نَفْحَاتِ قَدْسِكَ يَكْشِفُ عَنْ بَصَائِرِنَا الْغَوَاشِيَ الْجَسْمَانِيَّةَ وَيَصْرِفُ عَنْ ضَمَائِرِنَا النَّوَاشِيَ الْهَيُولَانِيَّةَ؛ وَاجْعَلْ قُلُوبَنَا وَقْفًا عَلَى مِلَاحِظَةِ جَلَالِكَ، طَلْقًا فِي مِطَالَعَةِ جَمَالِكَ حَتَّى لَا نَطْمَعُ إِلَى مَنْ سِوَاكَ نَنْظُرَ وَلَا نَقْفَ لَهُ عَيْنَ وَأُثْرَ؛ وَاجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ إِخْوَانِ الصِّفَا فِي دَارِ الْمَقَامَةِ وَالْبِنَاءِ وَإِيَّاهُمْ حُلُلَ الْكَرَامَةِ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ.

کَتَبْتُ وَ قَلْبِي بِالْفِرَاقِ مَعْدَبٌ وَ فِی مَهْجَتِي نَارُ الْهَوَى تَتَلَهَّبُ
فَلَا الْوَيْلَ مَسْمُوعٍ وَلَا الصَّبْرَ نَافِعٌ وَلَا الْوَصْلَ مَوْجُودٍ وَلَا الْحَبَّ تَذْهَبُ^۱

۱. آنچه تحت عنوان «اشکوری به روایت اشکوری» آمد، زندگی‌نامه خودنگاشتی است که مؤلف در

۷. دورنمایی از زندگانی مترجم

سید احمد بن محمد حسینی عریضی اردکانی یزدی، محدث، فقیه، مورخ، فیلسوف و نسابه شهر سده ۱۳ هجری، معاصر با فتحعلی شاه قاجار در سال ۱۱۷۵ ق در اردکان یزد دیده به جهان گشود و حدوداً تا سال ۱۲۴۵ ق زنده بود.

نخست از محضر سید ابوالحسن - نوه عموی پدرش - ادبیات عرب، ریاضیات و مراحل ابتدایی فلسفه و فقه را فرا گرفت. مدتی در مشهد مقدس به تدریس و تعلیم اشتغال داشت. در کربلا در محفل درس فقه و اصول آقا باقر بهبهانی حاضر شد و دوره عالی فلسفه را از آخوند ملا اسماعیل خواجهی اصفهانی و آخوند آقا محمد بیدآبادی آموخت. آنگاه به دیار خویش بازگشت و در کنار منصب مرجعیت تقلید، به تدریس، تألیف و ترجمه پرداخت.

گویند هنگام ورود شیخ احمد آحسایی به یزد، به استقبالش رفت؛ و پس از تکفیرش از سوی شهید ثالث، به مبارزه جدی با وی و پیروانش پرداخت.^۱

آثار مترجم

اردکانی آثار گونه‌گونی از خود به یادگار گذاشته که مهمترین آنها عبارتند از:

الف. تألیف:

۱. *طریقه بیضاء*: در اجتهاد و اخبار. نخستین اثر اردکانی است.
۲. *سرور المؤمنین*: در سیره حضرت امیر (ع). اردکانی قصد داشته تا این اثر را در قالب ۱۰ مجلد ۱۰۰۰۰ سطوری بنگارد که تا سن ۶۰ سالگی موفق به اتمام ۶ جلد گشته و مورد استقبال قرار گرفته. اما بعدها از قصد خویش تخلف کرد و پس از اتمام جلد هفتم، ۷ جلد دیگر بدین ترتیب بدان افزود:

پایان جلد سوم محبوب القلوب آورده است.

۱. ر.ک: الفوائد الرضویة، صص ۱۴ - ۱۳؛ لباب الأنساب، ص ۱۲۴؛ نجوم السماء، ص ۴۱۸ و...

جلد هشتم: در سیره امام حسین (ع)

جلد نهم: در سیره امام کاظم (ع)

جلد دهم: در سیره حضرت مهدی (ع)

جلد یازدهم: در سیره حضرت زهرا (ع)

جلد دوازدهم: در سیره امام سجاد (ع)

جلد سیزدهم: در سیره امام باقر (ع)

جلد چهاردهم: در سیره امام صادق (ع)

در برخی منابع ۷ جلد اخیر تحت عنوان تذیل سرور المؤمنین و گاه به عنوان آثاری مستقل معرفی شده و از ۷ جلد نخست با نام کفایة الطالب یاد شده است.^۱

۳. ضیاء العیون: در تعزیه امام حسین علیه السلام با اسلوبی جدید، مشتمل بر ذکر مصائب آن حضرت.

۴. الانساب المشجرة^۲ / شجرة الأولیاء^۳: در علم انساب به همراه جداول و اشجار. در این کتاب، به تاریخ پیامبران و ائمه و اولاد آنها تا امام عصر علیهم السلام پرداخته. او از امام دوازدهم آغاز نموده و سلسله نسب ایشان تا حضرت آدم علیه السلام را ذکر کرده است.

۵. فضائل الشیعة / فضائل الصلوات علی النبی و آله / شرح صلوات: شامل هشت فصل: معنی صلاة و تسلیم، نکات آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» تعیین لفظ صلاة و سلام، فضایل و فواید فرستادن صلوات، جاهایی که صلوات در آنها تأکید شده، آداب صلوات فرستادن، آنان که به جهت صلوات به مقام بلند رسیده‌اند، صلوات متنوعه.

۶. اللمعات القدسیة^۴: شرح عرفانی چهل حدیث

۷. روضة حسینیة

۱. ر.ک: فهرست کتابخانه آیت الله مرعشی، ج ۱۰، ص ۳۶۳؛ فهرست نسخ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۱، صص ۲۰۲۵ - ۲۰۲۴؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه وزیری یزد، ج ۲، ص ۶۹۱، ج ۴، ص ۱۱۳۶، ۱۱۸۱، ۱۴۰۴، ۱۱۸۷، الذریعة، ج ۴، ص ۵۴، ج ۱۲، ص ۱۷۶ و....

۲. الذریعة، ج ۲، ص ۳۸۲.

۳. همان، ج ۲، ص ۳۸۲ و ج ۱۳، ص ۲۹.

۴. همان، ج ۱۸، ص ۳۴۶.